

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

میرحسین مهدوی، نویسنده و روزنامه نگار افغان

۱۳ اگست ۲۰۱۱

## زبان و جهان آقای گنجی

### نگاهی به "اختراع ضروریات تشیع"

"اختراع ضروریات تشیع" جدیدترین نوشته آقای گنجی است که به بررسی بخشی از احکام فقهی شیعی می پردازد. مدعای اصلی این نوشته طرح و احتمالاً تلاش برای اثبات این فرضیه است که بخشی از ضروریات تشیع در مرور ایام به آن اضافه شده و یا به تعبیر آقای گنجی اختراع شده اند. آقای گنجی مقاله اش را به چندین زیر فصل تقسیم کرده و در این زیر فصل ها به بررسی مطالب مختلف می پردازد. " طرح مسأله" عنوان زیر فصلی است که در آن آقای گنجی بخش عمده ای از مطالب مقاله اش را طرح نموده و به بسط و تحلیل آنها می پردازد. " مخالف"، "نجاست اهل تسنن"، "غیبت و لعن اهل تسنن" عنوان سرفصل های دیگر این نوشته است که سرانجام با طرح سرفصل نهائی "نتیجه گیری" مقاله به پایان می رسد. آقای گنجی در "طرح مسأله" موضوعاتی چون عصمت، علم غیب و غیبت امام زمان را از سلسله آن ضروریاتی می شمارد که به ادعای ایشان بعد ها در اندیشه مذهبی تشیع اختراع شده اند. علاوه بر این مسایل، وی مخالف خوانده شدن اهل تسنن، بحث فقهی-تاریخی نجس شمردن اهل تسنن و جواز غیبت و لعن آنان را از ضروریات مخترعه تشیع قلمداد می کند.

این مقاله را می توان با دو رویکرد متفاوت مورد ارزیابی و تأمل قرار داد، نقد ارزشی و نقد ساختاری. در نقد ارزشی می توان صحت، سقم، درستی و یا نادرستی ادعاهای ایشان را مورد ارزیابی قرار داد. بررسی اینکه این مسایل مخترعه هستند یا مستحدثه و نقش منافع سیاسی اجتماعی در شکل دهی آنان زیاده تر بوده یا مصالح و منافع اعتقادی و ... از جمله مسایلی است که در رویکرد ارزش محور می توان به آنان پرداخت. اما ارزیابی ساختارگرایانه نسبت به نقد ارزش مدارانه تقدم دارد. نوشته ای که از نظر ساختاری با مشکلات محوری و جدی

مواجه باشد، قابلیت زبانی و شکلی لازم برای سنجش های بعدی را نمی یابد. به همین دلیل نگاه من به نوشته ایشان یک نگاه ساختار محورانه بوده و قضاوت در مورد صحت و سقم ادعاهای ایشان را به مجال دیگر وا می گذارم. در اکثر نوشته های دین پژوهانه آقای گنجی، از قرآن محمدی تا " اختراع ضروریات تشیع"، زبان روزنامه نگاری در خدمت شرح و توضیح مسایل کلامی، فقهی و فلسفی قرار گرفته است. زبان روزنامه نگاری زبان سطح است که در آن جملات کوتاه، صریح و ساده اند. زبان روزنامه نگاری، به ویژه نوع شرقی آن، با عاطفه پیوند عمیقی دارد. نوشته های روزنامه نگارانه عموماً یا با هدف تحریک عاطفه جمعی نگاشته می شود و یا اینکه می خواهد عاطفه جمعی را جهت دهی نماید. درست به همین دلیل حساسیت و دقت علمی زبان روزنامه نگاری بسیار پائین است. زبان و ساختار ادبی- منطقی "اختراع ضروریات تشیع" دقیقاً چنین زبان و ساختاری است. نحوه چینش کلمات از دقت کافی ادبی برخوردار نیست و این مسأله نوشته را تا سطح یک شعار و بیانیه سیاسی تنزل داده است. برای نشان دادن این کاستی ها، به دو مقوله "چالش" های زبانی و منطقی این نوشته اشارات زیر را تقدیم می کنم:

۱- یکبار دیگر به عنوان این مقاله توجه فرمائید. عبارت "اختراع ضروریات تشیع" چه معنی یا معانی می تواند داشته باشد؟ علاوه بر اینکه "اختراع" در موقعیت ابهام آمیزی نشسته، "ضروریات تشیع" نیز نا روشن و گنگ است. کلمه "اختراع" می تواند به دو صورت لازم و متعدی تعبیر گردد و هرکدام از این حالت ها معنی جمله را به کلی دگرگون می کند. در ضمن تعبیر "ضروریات تشیع" که آقای گنجی آنرا از دل ادبیات فقهی-سنتی برداشته و در متن این نوشته گذاشته، چندان روشن نیست. نا روشنی این تعبیر از آن روی است که فقها در مجموع و فقهای شیعه بالاخص وقتی می گفتند فلان مسأله ضرورت دین یا ضرورت مذهب است به هیچ روی مرادشان وجوب شرعی مسأله نبوده و نیست. به عبارت روشن تر، در ادبیات فقهی ما تعبیر "ضرورت مذهبی" یک تعبیر شرعی نیست و "ضرورت" معادل هیچ یک از تعبیرهای تکلیف سازی چون "واجب، مستحب، حرام و مکروه" نمی باشد. اگرچه بررسی تاریخی این تعبیر پردازیم، به این نتیجه خواهیم رسید که این تعبیر یک تعبیر کاملاً سیاسی است. سیاسی بودن این تعبیر گره خوردگی آن را با حوادث سیاسی- اجتماعی به خوبی روشن می کند. سرانجام می توان گفت که عکس العمل ما در برابر حوادث سیاسی به صورت بسیار طبیعی "مخترعه" هستند و ما آنها را بر مبنای منافع سیاسی جمعی و فردی خود اختراع می کنیم. در چنین بستری، کلمه "اختراع" در تعبیر "اختراع ضروریات تشیع" کاملاً حشو است.

از سوی دیگر تخصیص حرمت غیبت مؤمنین به مؤمنین شیعه مذهب نیز نشان می دهد که تعیین قواعد و نظم در روابطه بین مذاهب، علی رغم قدمت همواره یک امر مستحدثه بوده است. کسانی که با روند استخراج حکم شرعی در فقه شیعی آشنائی دارند به خوبی می دانند که در تعیین حکم شرعی یک موضوع خاص، اگر نتوان از منابع درجه اول یعنی قرآن و نص کمک گرفت، سخن امام معصوم تکلیف حکم شرعی را مشخص می کند. اگر یکی از امامان شیعه به جواز غیبت اهل تسنن امر می کرد، این امر در روند فقهی تشیع به صدور حکم لایتغیر وجوب غیبت اهل تسنن تبدیل می شد و هیچ فقیهی در هیچ دوره تاریخی قادر به تغییر امر صریح امام معصوم نمی بود. اما تفاوت آرای فقهای شیعه نشان گر آن است که امر صریح و قابل اتکائی از ناحیه امامان شیعه در این خصوص در دسترس نیست. در چنین خلأئی، تعیین حکم شرعی به عهده مرجع تقلید و فقیه جامع الشرایط گذاشته می شود. ارجاع تعیین حدود شرعی به فقها همواره با این پیش شرط همراه است که ما سرنوشت آن حکم شرعی را به اجتهاد علمی فقها واگذاشته ایم. اما اجتهاد علمی چیزی جز همان "اختراع" آقای گنجی نیست.

اما مراجعه به آراء و فتاوی مجتهدین معاصر شیعه به آسانی ثابت می کند که "مخالف خواندن، نجاست فقهی، غیبت و لعن اهل تسنن" دیگر از ضروریات مذهب تشیع به حساب نمی آیند. مجتهدین معاصر تشیع فتوا به تحریم غیبت

اهل سنت و جماعت و طهارت شرعی آنان داده است. این مسأله نیز ثابت می کند که ضرورت های مذهبی پدیده های سیاسی اند.

اما "ضرورت" نزد آقای گنجی چیزی در حد و حدود اصل دینی و یا واجب شرعی شمرده می شود. کاربرد کلمه "ضرورت" در عنوان و در متن مقاله نشان می دهد که آقای گنجی آنرا چنین معادل سازی کرده است.

۲- بی دقتی آقای گنجی در استفاده از کلمات و واژگان فضای حاکم، نوشته ایشان را گنگ و مبهم کرده است. کمی دقت و یا بازخوانی و ویرایش می توانست این مشکل جدی را بر طرف نماید. به یک نمونه از این بی انضباطی های ادبی توجه فرمائید:

● شیخ مفید در المقنعة، سید مرتضی، طوسی در تهذیب، ابن البراج و ابن ادریس در السرائر؛ مخالف را نجس کرده اند

● در این جمله آقای گنجی، تعبیر "نجس کردن" چیزی فراتر از یک اشتباه ادبی است. بعید به نظر می رسد که آقای گنجی نداند که "نجس کردن" معادل "کثیف کردن" نیست. و باز هم بعید به نظر می رسد که ایشان نداند که "نجس" یک اصطلاح فقهی است و "نجس کردن" به معنی این است که طهارت یک شی یا یک شخص را از او زائل نمود. با چنین فهمی از این تعبیر، چگونه بزرگوارانی چون شیخ مفید در المقنعة، سید مرتضی، طوسی در تهذیب، ابن البراج و ابن ادریس در السرائر می توانند مخالف را از طهارت شرعی زایل نمایند؟ می شود تصور کرد که این بزرگواران در میانه بحث و جدل فقهی و در میان کتاب های شان سطلی از نجاست در دست دارند و بر کالا و یا بدن مخالف می پاشند؟ طبیعتاً که چنین چیزی نه مراد حضرت گنجی عزیز است و نه چنین امری ممکن است. تنها می توان بی دقتی آشکار ایشان را در چینش کلمات به روشنی دید. منظور آقای گنجی این است که حضرات علمای شیعه مخالف را نجس شمرده اند.

۳- در فرهنگ واژگانی آقای گنجی تفاوت تقریباً تضاد آمیزی بین دو تعبیر "شیعه" و "شیعه غالی" وجود دارد. در اکثر نوشته های دین پژوهانه، آقای گنجی کوشیده است که گروهی از شیعیان (که شامل عدّه کثیری از شیعیان نیز می شود) به دلیل برخی از باور ها و اعتقادات، مورد ملامت و نکوهش قرار داده و خود را از عضویت در آن جمع و پیروی از عقاید شان تبرئه نماید. اما علی رغم این موضوع آقای گنجی دقت چندانی در مصرف این کلمات و تعبیرها به خرج نمی دهد. گاهی "شیعیان" را به جای "شیعیان غالی" و زمانی نیز "شیعیان غالی" را به جای "شیعیان" استفاده می کند. این موضوع می تواند نشان گر بی دقتی بارز و یا بی مبالاتی ایشان در نحوه به کاربردن واژگان کلیدی باشد. می تواند حتی به معنی این هم باشد که برای آقای گنجی عملاً تفاوت آشکاری میان این دو تعبیر وجود ندارد و ایشان خود را از عضویت در هر دو این گروه فارغ می داند.

آقای گنجی می گوید: " اما تشیع در طول تاریخ رفته رفته اختراع شد. ناانسان کردن ائمه، اختراع امام زمان (امام دوازدهم) و غایب کردن او معلول علل و دلایل بسیار - از جمله منافع- بود. این دیدگاه "تشیع غالی" به شمار رفته است". در این جملات تفاوت ارزشی و معنایی بین "تشیع" و "تشیع غالی" مشاهده نمی شود. در جای دیگر آقای گنجی به نقد تفکر رسمی تشیع پرداخته و می گوید " "تشیع غالی" با ناانسان کردن ائمه فقط به اندیشه های غیر عقلانی/نا عقلانی تبدیل نمی شود؛ بلکه با تبدیل اهل تسنن به دشمنان کافر فاسق نجس مستحق لعنت و غیبت، به امری غیر اخلاقی هم تبدیل شده است" اما بلا فاصله پس از غیر عقلانی و غیر اخلاقی خواندن تشیع غالی می گوید: "مسأله فقط مسأله عقلانی کردن تشیع نیست، مسأله، مسأله اخلاقی کردن تشیع نیز هست". از این تعبیر می

توان چنین نتیجه گرفت که نزد آقای گنجی "تشیع" نه عقلانی است و نه اخلاقی و باید برای عقلانی کردن و اخلاقی کردن آن تلاش کرد. اما همین آقای گنجی در جملات قبلی خود "تشیع غالی" را متهم به غیرعقلانی و غیر اخلاقی بودن کرده است. پس می توان از کنار هم گذاشتن این جملات - که واقعا کنار هم نیز هستند- به این نتیجه رسید که یا برای آقای گنجی "تشیع" مساوی "تشیع غالی" است و یا اینکه ایشان در استفاده کلمات و واژه ها بسیار بی مبالا هستند. در صورتی که گزینه اول درست باشد، مذهب و روشی را که خود آقای گنجی می پسندد در هاله ای از ابهام فرو می رود و در صورتی که گزینه دوم درست باشد، توانایی ایشان در نقد اندیشه دینی و همچنین اعتماد علمی به نوشته های ایشان را با خطر جدی مواجه می کند.

به ذکر یک نمونه دیگر از این دست بسنده می کنم. آقای گنجی در نقد حکومت دینی در تفکر شیعی می گوید: "امامت شیعیان غالی"، پیامدهای کلامی و فقهی بسیار دارد. مطابق این برساخته، دموکراسی و حقوق بشر منتفی خواهد شد. اندیشه اهل تسنن به دموکراسی و حقوق بشر نزدیکتر است. چون انتخاب زمامداران سیاسی را به مردم می سپارد. اما در تشیع غالی، دولت/حکومت/زمامداری سیاسی حق امامان معصوم است. مردم هیچ حق/نقشی در "انتخاب" یا "عزل" ائمه ندارند". طبق توضیح آقای گنجی، شیعیان غالی کسانی هستند که زمامداری سیاسی را حق امامان معصوم بدانند. ایشان در همین خصوص تعبیرات کاملا متفاوتی از مسأله دارد. به سه نمونه تعبیر متفاوت ایشان از حق حاکمیت توجه فرمائید:

"شیعیان، مدعی بودند که امام جانشین معنوی و دنیوی پیامبر است"، "شیعیان حکومت را حق علی بن ابی طالب می دانستند. مدعی خود را با آرای مردم یا شورا موجه نمی ساختند" و "در واقع شیعیان چون امامت را ارثی قلمداد کردند که در خاندان بنی هاشم از پدر به پسر به ارث می رسید، باید دلیلی برای این مدعا بر می ساختند. آنان رفته رفته ائمه را معصوم، دارای علم لدنی و متصل به منبع وحی به شمار آوردند". در این دو دسته از نقل قول ها، به سختی می توان تفاوتی بین "شیعیان" و "شیعیان غالی" در کلام آقای گنجی پیدا کرد و یا به تعبیر دیگر، این چند جمله نشان می دهد که برای آقای گنجی شیعیان همان شیعیان غالی هستند.

۴- عدم دقت کافی در گزینش و چینش واژگان می تواند به زبان پریشی های خطر سازی بینجامد و برای نویسنده پرکار، طولانی و احتمالا تند نویس و خطر نویسی چون آقای گنجی مخاطرات جدی تری را به دنبال داشته باشد. به یک نمونه از این دست بد نویسی ها توجه فرمائید. آقای گنجی در مقاله مورد بحث چندین مورد از تعبیر "نا انسان" برای توصیف امامان شیعه استفاده می کند. البته هم قرائت متن و هم فضای حاکم بر فرامتن نوشته ایشان نشان می دهد که مرادشان از نا انسان "فرا انسان" است نه "فرو انسان". ایشان می گوید: "فرایند "ناانسان" کردن ائمه به سرعت تشدید شد، تا آنجا که این گروه مدعی شدند که ائمه در آخرالزمان به دنیا باز خواهند گشت". یا در جای دیگر می گوید: "تشیع غالی" با ناانسان کردن ائمه فقط به اندیشه های غیرعقلانی/نا عقلانی تبدیل نمی شود؛ بلکه با تبدیل اهل تسنن به دشمنان کافر فاسق نجس مستحق لعنت و غیبت، به امری غیر اخلاقی هم تبدیل شده است". اما کلمه مرکب "نا انسان" به معنی غیر انسان است نه فرا انسان. روندی که آقای گنجی به آن اشاره می کند جریان فرا-انسان سازی امامان شیعه است که طی آن با نسبت دادن اوصاف فرا انسانی چون علم غیب و عصمت، امامان را در درجه ای عالی تر از انسان معمولی قرار می دهد. اما توصیف آقای گنجی دلالت به ضد مقصودشان دارد. تعبیر هائی چون "ناشایسته"، "نا مناسب"، "نا به جا"، "ناروا" و ... در مفاهیمی چون عاری از شایستگی، مناسبت، به جایی، روا بودن و ... به کار می روند. به این ترتیب "ناانسان" عبارت است از موجودی که انسان نیست یا موجودی است که عاری از انسانیت است. اما قطعاً آقای گنجی امامان

شیعه را با چنین تعبیراتی خطاب نمی‌کند. ایشان در نوشته‌های خود از آنان به عنوان عالمان "پرهیزگار" یاد می‌کند، چگونه می‌توان باور کرد که آن عالمان پرهیزگار در این نوشته مورد بی‌احترامی قرار گرفته باشد. به نظر من این مسأله دقیقاً از عدم دقت ایشان در نحوه ساختن و پرداختن تعبیرات و استفاده آنها ناشی می‌شود.

۵- امامت شیعه و مسایل مربوط به آن از جمله موضوعاتی است که آقای گنجی زیاد به آن پرداخته است. در این نوشته نیز اعتقاد به امامت را یکی از ضروریات مخترعه خوانده و می‌گوید: "در واقع شیعیان چون امامت را ارثی قلمداد کردند که در خاندان بنی هاشم از پدر به پسر به ارث می‌رسید، باید دلیلی برای این مدعا بر می‌ساختند. آنان رفته رفته ائمه را معصوم، دارای علم لدنی و متصل به منبع وحی به شمار آوردند. بدین ترتیب، فرایند نانساز کردن ائمه آغاز شد." در این گفتار آقای گنجی عصمت، علم لدنی و اتصال به وحی را مسایل، اوصاف و عناوینی می‌داند که برای توجیه تسلسل و توارث امامت اقامه شده‌اند. به عبارت روشن‌تر، علت وجودی این اوصاف توجیه‌گری توارث امامت است. اگر توارث امامت را A بنامیم و مجموعه عصمت، علم لدنی و اتصال به وحی را B نام گذاری کنیم، طبق توضیح آقای گنجی، گزاره B در خدمت توجیه و توضیح گزاره A به کار می‌رود. یعنی گزاره A از نظر وجودی قائم به گزاره B می‌باشد. اما اگر به تاریخ الهیات شیعی مراجعه کنیم در می‌یابیم که گزاره A مقدم و مستقل از گزاره B است. الهیات رسمی تشیع بر این باور است که گزاره B به هیچ روی نقش توجیه‌گری ندارد. شیعیان در هیچ جای تاریخ مجبور به دفاع عقلانی از گزاره A نبوده‌اند تا برای دفاع از آن گزاره کاملاً ناعقلانی B را اختراع کنند. به عبارت ساده‌تر، نسبت بین گزاره‌های A و B نه نسبت توجیه و تفسیر است و نه نسبت تکمیل. اضافه بر این سخن، آقای گنجی هیچ تلاشی برای اثبات این ادعای خود که گزاره B تنها وجه توجیهی و توضیحی گزاره A را دارد، به خرج نداده است. آقای گنجی فرض را بر این گذاشته که فرض صادق بوده و احتیاج به اثبات ندارد.

۶- یکبار دیگر به منطق زبان و زبان منطق آقای گنجی در این بخش از نوشته‌شان توجه فرمائید: "امامت شیعیان غالی"، پیامدهای کلامی و فقهی بسیار دارد. مطابق این برساخته، دموکراسی و حقوق بشر منتفی خواهد شد. اندیشه اهل تسنن به دموکراسی و حقوق بشر نزدیکتر است. چون انتخاب زمامداران سیاسی را به مردم می‌سپارد"

در بند نخست آقای گنجی می‌گوید که نظریه امامت در نظام فکری تشیع پیامدها و نتایج کلامی و فقهی بسیار دارد. خواننده به صورت بسیار طبیعی منتظر بسط و توضیح این پیامدهای فقهی و کلامی می‌ماند اما آقای گنجی بلافاصله بحث نسبت دموکراسی و حقوق بشر را با اندیشه امامت می‌گشاید و می‌گوید که "مطابق این برساخته، دموکراسی و حقوق بشر منتفی خواهد شد". اما دموکراسی و حقوق بشر، هرچه باشند، قطعاً پیامدهای فقهی و کلامی نظریه امامت نیستند. دموکراسی و حقوق بشر نسبت آنها با نظریه امامت پدیده‌های سیاسی‌اند و نمی‌توان آنها را پیامدهای فقهی-کلامی نظریه امامت دانست. مقایسه بین نظام سیاسی حاکم در میان تشیع و تسنن بخش جالب اظهارات آقای گنجی می‌باشد. به نظر آقای گنجی دلیل نزدیکی اندیشه اهل تسنن به دموکراسی و حقوق بشر این است که انتخاب زمامداران سیاسی را به مردم می‌سپارد. در تاریخ سیاسی اهل تسنن، تنها خلیفه را می‌توان با موقعیت دینی، سیاسی و اجتماعی امام قابل مقایسه دانست. بنابراین مراد آقای گنجی نباید سلاطین و پادشاهان باشد. اما واقعیت این است که هیچ خلیفه‌ای در هیچ جای تاریخ اسلامی توسط مردم برگزیده نشده است. اگر اشاره ایشان صرفاً به حادثه ثقیفه بنی ساعده باشد باید گفت که ابوبکر را نه رأی‌ها که رأس‌ها به خلافت و جانشینی پیامبر گرامی اسلام برگزید. همان گونه که می‌دانیم رأی‌ها برخاسته از منافع سیاسی رأس‌ها و سران قبایل است نه

رأی مردم عادی. در چنین وضعیتی چگونه می توان حکم به دموکراتیک تر بودن نظام سیاسی در اندیشه مذهبی اهل تسنن کرد؟ نکته نهائی در این بخش می تواند این پرسش باشد که چرا آقای گنجی اسرار دارد که نظام سیاسی مورد نظریک مذهب را با معیار های لیبرال دموکراسی غربی بسنجد؟ اصولا دین به معنی قبول حاکمیت خداوند است و این قابلیت و قبولیت از راه رأی مردم حاصل نمی شود. دین داری به معنی قبول حکومت مطلقه خداوند نه تنها در ساحه سیاست که در سواحل امن فردیت، تنهائی و خلوت افراد نیز می باشد. کسی که در پی آشتی دادن حکومت خدا و در عین حال حکومت جمعی مردم بر افراد است یا حقیقت دین داری را به درستی دریافته است و یا معنی تقابل تئوریک لیبرالیزم غربی با اندیشه دینی را درک نکرده است. با این بیانات نیز قصد نفی دموکراسی را ندارم. فقط می خواهم بگویم که در جامعه دین جایی برای دموکراسی نیست و تنها راه رسیدن به حاکمیت دموکراتیک در جامعه دینی، استقرار نظام سکولار است. تشیع و تسنن هر دو به میزان بسیار زیادی شبیه به هم غیر دموکراتیک و اسلامی اند و اگر کسی بتواند ثابت کند که یکی از این دو دموکراتیک تر از دیگری است به صورت بسیار طبیعی ثابت کرده است که آن یکی غیر اسلامی تر نیز می باشد.

**V-** آقای گنجی در باره احادیثی از ائمه شیعه که اهل سنت را مخالف دانسته و غیبت آنان را مجاز می داند دو احتمال را مطرح می کند. از نظر ایشان احتمال اول این است که این احادیث توسط علمای تشیع جعل شده باشند و احتمال دوم این است که این احادیث واقعا از ناحیه امامان شیعه صادر شده اند. وی می گوید نشان دهد تصور این که این احادیث از طرف ائمه شیعه صادر شده باشند، منطقا اشکال دارد. به همین منظور وی دو نوع استدلال را در رد این داعیه مطرح می کند. در دسته اول استدلال خود می گوید: اولاً: از یک آدم معمولی هم انتظار نمی رود که بگوید به مخالفین خاندان ما دشنام دهید، غیبت شان را بکنید، لعنتشان کنید و آنها را نجس به شمار آورید؛ چه رسد به انسان هائی که الگوهای رفتار اخلاقی اند. به همین دلیل، اگر ائمه را انسان های اخلاقی به شمار آوریم، که باید بیاوریم، این روایات از آنها نیست و دیگران به نام آنها بر ساخته اند. در دسته دوم، رویکرد نفی این نسبت به ائمه را پیش می گیرد. او می گوید: "اگر این روایات از ائمه باشد، آن بزرگوران به شخصیت های غیر اخلاقی تبدیل خواهند شد. این مدعا "خودشکن" است. یعنی، به جای این که بزرگی ائمه را اثبات کند، آنان را بسیار کوچک می کند" طبق این منطق، چون امامان الگوهای اخلاق اند از آنان نمی توان انتظار داشت که امر به امور ضد اخلاق دهند. چون دشنام دادن، نجس دانستن مسلمانان دیگر و غیبت کردن امور ضد اخلاقی اند بنابراین باید قبول کرد که امامان شیعه به این مسایل امر نکرده اند و احادیثی که به آنان نسبت داده شده، جعلی می باشند. این منطق زبانی سوال جدی تری را مطرح می کند و آنهاست که رابطه اخلاق و دین چگونه است؟ آیا دین خود را ملزم به رعایت امور اخلاقی می داند یا اینکه خود اخلاق مربوط به خود را می آفریند و به امور اخلاقی پیش از خویش پشت می کند؟ پاسخ مناسب به این پرسش ها در حد طاقت این بحث نیست اما فقط می توان اشاره کرد که خداوند در قرآن کریم خود را به رعایت کامل اخلاق گفتاری ملزم نمی داند. وقتی خداوند می فرماید: **وَأَتَّبِعْ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ (اعراف/ ۱۷۶)** و یا **مَثَلِ الَّذِينَ حُمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ (جمعه/ ۵)** به درستی روشن است که نه تنها کفار که جاهلان را نیز "خر" می خواند.

البته که این سخن به معنی دفاع از بد اخلاقی در گفتار دینی نیست اما به سادگی می توان فهمید که بنیاد استدلال آقای گنجی سست است. به همان دلیل که وجود آیات فوق در قرآن کریم به حرمت و عظمت خداوند لطمه ای وارد نمی کند، احتمالا وجود بعضی از احادیث تندخویانه نیز نمی تواند دامن پاک ائمه را گرد آلود نماید. تکرار می کنم که از

ادبیات تندخویانه مذهبی ( شیعی و سنی) دفاع نمی کنم و فقط می خواهم نشان بدهم که منطق زبانی آقای گنجی بر پایه درستی استوار نیست.

نکته دیگری را که نمی توان در این بخش ناگفته گذاشت اینست که چرا آقای گنجی دشنام ها را تنها یکطرفه می بیند؟ چرا در سراسر نوشته شان حتی اشاره ای هم به روند تکفیر و تفسیق تشیع از سوی بعضی از علمای اهل تسنن نمی شود؟ قتل و کشتار شیعیان در سایه حکومت های خلافت می تواند ریشه ای غیر از حدیث و روایات معتبر دینی داشته باشد؟